

به ... عزیز، و به دخترم س...!

جرقهء آتش شده، بذر گل کرده

جرقه ای بودم، آتشی شدم!
آتشی در میان خلق، خلقها!

ندیدنت،
نه اینکه ندیده باشنت؛
برخی
نخواستندت که ببینند!

نور تو چشمشان را می زد!

آتش تو،
جرقه کوچک تو،
وجود ایستای مرداب گونه اشان را
ذلیل تر از آنچه بودشان نشانشان می داد!

قامت تو، قامت رعناي تو،
قد کوتوله های شکم گنده کله طاس را پوزخندی بود!

جرقه ای بودی، آتشی شدی!

آتشی در میان خلق، خلقها!
به جان افتادی، به جان ها!

ندیدنت!
ندیدنت!

نه اینکه ندیده باشنت،
نخواستندت که ببینند!

بذری بودی به خاک افتادی!
شکوفه ای شدی،
گل کردی!

گلی شدی،
نبوئیدنت.
برخی
نه اینکه نخواهندت ببینند،
نتوانستند!

رنگ تو، بوي تو،
جرقه تو،
آتش تو،
قامت رعناي سرو گونت
چشم ها را مي زد!

وجود تو، انکار مي بود،
انکار!
انکار خودشان!

توقعت زياد است،
توقعت زياد است!

مي خواهي مي ديدنت؟!
مي خواهي که خود انکار کنند،
اين کلاغان قارقار کن!؟

مي خواهي که خود انکار کنند؟!
اين مزوران سالوس جامه اي،

مي خواهي که خود انکار کنند!؟

توقعت زياد است،
توقعت زياد است!؟

جواد ولدان
براي ايراني آزاد از ايران-آزاد
(در اينجا شاعر خود را مخاطب قرار داده است!)
جمعه سي ام ژانويه دوهزاروچهار